



● نوشته‌ی افسانه شعبان‌ثژاد  
● تصویرگر: سحر عجمی

# گنجشک و پنبه دانه

بازیگرها: گنجشک، عمو پنبه زن، خاله نخ‌ریس، خاله باف بافی.

● گنجشک دور صحنه می‌چرخد و جیک جیک می‌خواند:

**گنجشک:** باید دنبال دانه بگردم. دانه پیدا کنم. بخورم و سیر سیر بشوم.

● گنجشک، یک دفعه پنبه دانه‌ای روی زمین پیدا می‌کند. آن را برمی‌دارد.

**گنجشک:** به به! باید آن را ببرم پیش عمو پنبه زن.

● گنجشک صحنه را دور می‌زند. به طرف پنبه زن می‌رود.

**گنجشک:** عمو پنبه زن.

**عمو پنبه زن:** بله.

گنجشک: این پنبه را بگیر و بزن.

عمو پنبه زن، پنبه را می‌گیرد. آن را می‌زند. آن را به گنجشک می‌دهد.

**گنجشک:** به، چه سفید و قشنگ شد! حالا باید بروم پیش خاله نخ‌ریس.

● گنجشک دور صحنه می‌چرخد. به نخ‌ریس می‌رسد.

**گنجشک:** خاله نخ‌ریسی، این را می‌ریسی؟

**خاله نخ‌ریس:** بله می‌ریسم.

● خاله نخ‌ریس پنبه را می‌گیرد. آن را می‌ریسد، نخ می‌کند، به گنجشک می‌دهد.

**گنجشک:** به به چه نخ‌ی. حالا باید بروم پیش خاله باف بافی.





- گنجشک به طرف خاله باف بافی می رود.
- **گنجشک:** خاله باف باف، با این نخ صاف، شال و کلاه، برام بیاف.
- خاله باف بافی نخ را می گیرد. شروع به بافتن می کند. گنجشک راه می رود و فکر می کند. یک دفعه، به طرف خاله باف بافی برمی گردد.
- **گنجشک:** نه، کلاه نَباف. لباس نَباف. یک طناب بیاف.
- خاله باف بافی طناب را می بافد. آن را به گنجشک می دهد.
- **گنجشک:** به، چه قشنگ و مُحکم است.
- گنجشک، طناب را به وسط صحنه می آورد. با شادی دوستانش را صدا می کند:
- **گنجشک:** آی دوستان خوب! ...
- همه با هم: بعله...
- **گنجشک:** می آید با هم بازی کنیم؟
- همه با هم: بعله، می آییم.
- عمو پنبه زن، خاله نخ ریس، خاله باف بافی و گنجشک.
- **گنجشک:** شال و کلاه ندارم، لباس ماه ندارم. نه این دارم، نه آن دارم. اما دوستانی مهربان دارم.

